

به نام فائق زیبایی‌ها

طراح: مریم محمودی

املائی هفتلی درس ۱۶ « تشدید »

نام و نام خانوادگی :

در بازار

دیروز من و مادرم به رفتیم . مادرم در راه ، را به من نشان می‌داد و می‌گفت: « این جا است؛ نجّار ، ، در و میز می‌سازد. این جا نانوايي است . آن جا است.

سپس به یک رسیدیم . مادرم از قنادی خرید. او از فروشگاه هم گل‌دار قشنگی خرید. وقتی به خانه، مادرم با آن پارچه، چادر نماز برای من دوخت . من از او خیلی کردم.

جمله سازی کن.

دکّان :

نجّاری :

کفّاشی :

قنادی :

تشکّر :

بازخورد آموزگار :

به نام فائق زیبایی‌ها

طراح: مریم محمودی

املائی هفتلی درس ۱۷ « صاډ »

نام و نام خانوادگی :

صډای موج

آیا تاکنون دریا را ؟ دریا بسیار زیبا و است.
آسمان و آبی دریا خیلی است. سفید در
کنار دریا، این جا و آن جا می شود. صډای دریا به گوش می رسد.
پرندهگان دریا، ریز و درشت را می کنند.
جانورانی مانند ، کوسه ، و هشت پا در دریا زندگی
می کنند.

جمله سازی کن.

صډا :

صاف :

صډف :

صډدوق :

فصل :

مخصوص :

صابون :

بازخورد آموزگار :

به نام خالق زیبایی‌ها

طراح: مریم محمودی

املائی هفتی درس ۱۷ « زال »

نام و نام خانوادگی :

سفر دلپذیر

زنگ آخر بود . خانم پرسید : « کدام یک از شما تابستان
به مسافرت رفته‌اید؟ ». دست بلند کرد و گفت : « ؟
تابستان گذشته با پدر ، مادر و برادرم به رفتیم . از دیدن ،
چشمه‌ها ، کوه‌ها و شالیزارها بردیم . آن‌جا هوای خوب و
داشت .»

برادرم گفت : « کاش هرچه را که می‌بینم ، » .
مادرم گفت : « وقتی به بروی ، نوشتن را یاد امّا تا آن
زمان ، هر چه را ، نقاشی کن .»

جمله سازی کن .

..... : دلپذیر

..... : گذشته

..... : لذت

..... : ذرت

..... : اذان

بازخورد آموزگار :

به نام فائق زیبایی‌ها

طراح: مریم محمودی

املائی مفظی درس ۱۸ « عین »

نام و نام خانوادگی :

علی و معصومه

علی و معصومه بچه‌های با ادب و هستند.

آن‌ها همیشه به سلام می‌کنند.

وقتی به جایی وارد شوند، در می‌زنند.

برای کردن از وسایل دیگران ، از آن‌ها می‌گیرند.

وقتی درس را می‌کند ، خوب به آن گوش می‌دهند.

..... از درس ، وسایل خود را می‌کنند.

بچه‌های با ادب و ، پیش خدا و همه کس هستند.

جمله سازی کن.

علی :

معصومه :

جمع :

شروع :

بعد :

معلم :

بازخورد آموزگار :

به نام فائق زیبایی‌ها

طراح: مریم محمودی

املائی هفتگی درس ۱۸ « ث »

نام و نام خانوادگی :

مثل خورشید

شبیه بود.

من و پدرم به آسمان می‌کردیم.

پدرم گفت: « جان ، آیا می‌دانی چه چیزی روشن شدن

زمین می‌شود؟ ».

من چند فکر کردم و : « نور ماه ».

پدرم گفت: « آفرین ! نور ماه در شب ، نور خورشید در روز،

باعث شدن زمین می‌شود ».

من آن شب را نمی‌کنم .

جمله سازی کن.

ثریّا :

باعث :

ثانیه :

مثل :

کثیف :

بازخورد آموزگار :

نام و نام خانوادگی :

حلزون

آیا دیده‌ای؟ حلزون‌ها بدنی نرم دارم . بیشتر آن‌ها ، یک دارند که به پشت‌شان است . هر وقت حلزون ترس می‌کند ، همی بدنش را داخل این صدف می‌برند . حلزون خیلی آرام می‌کند و حرکت ، سر و بدنش از صدف است .
..... اگر کنار سبزه‌ها و قدم بزنی ، زیادی حلزون می‌بینی . حلزون وقتی حرکت می‌کند ، روی زمین یا هر چیز دیگر باقی می‌ماند . آیا که به حلزون ، « حیوان خانه به » می‌گویند؟

جمله سازی کن .

حلزون :

احساس :

حیوان :

صبح :

خوش حال :

حوله :

بازخورد آموزگار :

به نام فائق زیبایی‌ها

طراح: مریم محمودی

املائی هفتی درس ۲۰ « ضار »

نام و نام خانوادگی :

رضا

صدای را از مسجد شنیدیم . همراه پدرم به مسجد رفتم . کنار.....
وضو گرفتم . وقتی داخل مسجد شدیم ، نشسته بودند . دوستم
در مسجد نبود . پدرش را دیدم . به او سلام کردم و : « چرا امروز رضا
نیامده است ؟ ».

پدرش گفت : « رضا است . » من و پدرم برای رضا
..... کردیم . بعد از ، از پدرم اجازه گرفتم و به رضا رفتم .

جمله سازی کن .

وضو :

حوض :

رضا :

مريض :

بعضی :

ریاضی :

بازخورد آموزگار :

به نام فائق زیبایی‌ها

طراح: مریم مسمودی

املائی شفقی درس ۲۰ « ط »

نام و نام خانوادگی :

خاطرات انقلاب

کلاس‌ها و مدرسه را برای جشن آماده کرده بودند. ما در حیاط ،
..... بسته بودیم و مدیر ، روزهای انقلاب را
می‌کرد.

او می‌گفت : « شما آن روزها که به نیامده بودید . مردم ما به
..... امام خمینی ، به خیابان‌ها آمدند و کردند . آن‌ها
..... می‌دادند : « الله اکبر ، خمینی رهبر » .

شاه ، امام را از مردم دور کرده بود . مردم شاه را طولی
نکشید که شاه از ایران کرد . امام خمینی به آمد ،
آن روز ، دوازدهم بود . از دوازدهم تا
بهمن ، که روز پیروزی اسلامی است ، ده روز است که به
آن ، «دهی فجر» می‌گویند .

ما هر سال دهی را جشن می‌گیریم و یاد امام خمینی و
انقلاب اسلامی را می‌داریم .

بازخورد آموزگار :

لاک پشت و مرغابی‌ها

دو و یک لاک پشت ، در کنار آبلگیری می کردند .

با گرم شدن هوا ، هم خشک شد . مرغابی‌ها شدند

از آن جا بروند . لاک پشت گفت : « من هم با شما » . مرغابی‌ها

گفتند : « تو که نمی توانی ما پرواز کنی » . لاک پشت

شد . مرغابی‌ها با هم فکر کردند تا راهی کنند .

روز بعد ، و دیدند که دو مرغابی چوبی را به

گرفته اند و لاک پشتی را با می برند . آن‌ها زدند و گفتند : «

لاک پشت شده !» .

مرغابی‌ها به لاک پشت گفته بودند که در راه ، هرچه گفت ،

گوش نکلند و ندهد . او ساکت ماند و بعد فریاد

زد : « پریدم که پریدم !» . اما تا را باز کرد ، از بالا به زمین

.....

به نام فائق زیبایی‌ها

طراح: مریم محمودی

املائی شفقی درس ۲۲ « ظا »

نام و نام خانوادگی :

پیامبر مهربان

پیامبر ما ، محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) ، در شهر
..... به دنیا آمد . روزی که (ص) به دنیا آمد ، مادرش
آمنه خیلی شد .

پیامبر (ص) از همان کودکی بسیار بود اما در
برابر و بدی هرگز آرام نمی‌نشست و با آن می‌کرد.
یک شب در کوه ، صدای را شنید که به او می‌گفت : « بخوان
به نام » .

روزی که حضرت محمد (ص) به رسید ، « روز »
نام دارد . ما ، این روز را جشن می‌گیریم .

جمله سازی کن .

ظرف :

مواظبت :

خدا حافظی :

بازخورد آموزگار :